روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۶۰۳۶۱۲۲ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۹۴۲۰۳۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه • ۲۴ بهمن ۱۳۹۸ • ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۴۴۱ • ۱۳ فوریه ۲۰۲۰ • سال هفدهم • شماره ۳۶۴۶ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۹ • اذان مغرب ۱۸:۰۲ • اذان صبح‌فردا ۵:۲۹ • طلوع آفتاب ۶:۵۳

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

در جست‌وجوی آرامش

آرزوهای شمیلا

• جشنواره فیلم فجر امسال و اختتامیه‌اش پر از حاشیه بود. این بار هم سانسور سخنان برندگان در صداوسیما اتفاق افتاد و عده‌ای هم قهر کردند. عده‌ای دیگر هم به داوری جشنواره اعتراض داشتند.

در کنار شعارهای بزرگی که در چنین مراسم‌هایی داده می‌شود، برخی لحظه‌ها ماندنی می‌شوند، مثل دادوبیداد مسعود ده‌نمکی وقتی برای اولین بار فیلم ساخته بود و پرویز پرستویی به عنوان مجری او را مورد عتاب قرار داد که جایگاهش را بشناسد و شأن مراسم را رعایت کند، مثل فریادهای حاتمی‌کیا زمانی که می‌گفت سال‌ها این مسیر را رفته و آمده است یا وقتی جایزه نوید محمدزاده از او گرفته شد. بعضی حرکات نمایشی و فرصت‌طلبی‌ها هم متداول است اما امسال آن ۵۳ ثانیه‌ای که از سخنان دختر بازیگر فیلم «خورشید» ساخته مجید مجیدی منتشر شد، می‌تواند جزء لحظات ماندنی در ذهن‌ها باشد.

دختری که بازی او و دیگر کودکان در نقش خودشان ماندگار شد، هنگامی که از جان و دل می‌دویدند تا وسایلشان را نجات دهند، تماشاگر بی لحظه‌ای تردید همراهشان می‌شد. لحظه‌ای که او در فیلم دستگیر می‌شود و در کمپ برای نجاتش می‌روند و او با سری افکنده و موی تراشیده به سمت ماشین معلم می‌آید، تماشاگر از خودش شرمنده شده و با ضربه سر (جواد عزتی) کمی از خشمش کاسته می‌شود.

حالا این دختر و کودکان دیگر روی صحنه مهم‌ترین اتفاق سینمایی آمده‌اند تا برای بازیگری تقدیر شوند. این پنج نفر بهترین کودکان بازیگر این چند سال بوده‌اند. ما با خود در چالش هستیم که برای تغییر روزگارشان به اندازه کافی تلاش نکردیم. حرف‌های او را فراموش نمی‌کنیم. دختری افغان که در متروی یک کشور دیگر کار می‌کرد و حسرت صلح و آرامش را در کشورش داشت و با اشک آرزو کرد «امیدوارم روزی برسد که در جهان هیچ کودک کاری وجود نداشته باشد».

بسیاری برای این جمله او ایستادند و تشویقش کردند، برای اشک‌های برادرش ناراحت شدند، برای امیدوارشدن دوباره دوستشان خوشحال شدند.

به یاد آوردند که مسئولیت سختی برعهده ماست و به راحتی از کنارشان نباید گذشت.

کارتون خواب

داریو کاستیلجوس

اتفاق

توفیق؛ از پاساژ تا موزه پاپوش!

رویا صدر

نبش کوچه‌ای در پشت باغ سپهسالار، کنار مجموعه‌ای از آپارتمان‌های جورواجور (که جابه‌جا در کوچه‌های تنگ کنار هم نشسته‌اند و به اطراف سرک می‌کشند) ساختمانی است ۹۰ساله که ستون‌های نیمه‌چوبی و گچی‌اش را زیر چانه‌اش زده و در سکوت خمیازه می‌کشد و نظاره‌گر غوغای اطراف است. این ساختمان از نخستین چاپخانه‌های ایران است؛ چاپخانه رنگین که محل چاپ روزنامه فکاهی توفیق و دفتر آن و آخرین محل تحریریه‌اش نیز بوده. اردیبهشت ۵۱، هم‌زمان با ۵۰سالگی توفیق، مأموران کلانتری به ساختمان ریخته‌اند و درهایش را مهروموم کرده‌اند تا چاپخانه در آستانه ورشکستگی کامل به فروش برسد و چراغ طنز مردمی توفیق خاموش شود. این روزها خبر می‌رسد که بولدوزرها بیش از این سکوت را بر این ساختمان قدیمی جایز ندانسته‌اند و به جانش افتاده‌اند تا تکانی به خودش دهد و پاساژی شود کنار مال‌های ریزودرشتی که این روزها مثل قارچ از زمین حاصلخیز تهران می‌رویند و سر به آسمان می‌سایند. با این تدبیر، ساختمان توفیق به پاساژ تبدیل می‌شود تا بلکه به کار بستن راه تنفس چشم‌ها و ذهن‌هایی بیاید که با ناامیدی نشانه‌هایی از تاریخ تهران قدیم را میان بناهای نوساز بسازوبفروشی‌ساز در کوچه‌پس‌کوچه‌های تنگ شهر جست‌وجو می‌کنند. چاپخانه رنگین خاستگاه خاطره جمعی طنز امروز ماست؛ ساختمانی قدیمی با خاطراتی از اهالی طنز که خود در مکتب توفیق آموختند و طنز امروز ما وامدار آنهاست؛ بزرگانی مثل صابری، صلاحی، احترامی، درم‌بخش و دیگران. ساختمان چاپخانه رنگین از روزهای حیات توفیق حکایت‌ها دارد. می‌توان احیایش کرد، از آن خانه طنز ساخت و پای حکایت‌های شیرینش نشست و در آن، روایت تصویری تاریخ طنز معاصر را تماشا کرد تا در این دنیای شلوغ و سرد، خستگان دمی در سایه‌اش بیاسایند، خنده‌ای بر لبشان بیاید و نفسی تازه کنند. چاپخانه رنگین شناسنامه طنز ماست. در هیچ‌جا شناسنامه‌ای به این مهمی و با آن حجم از پشتوانه مردمی را چنین ساده باطل نمی‌کنند! در جایی خواندم پیشنهاد شده است این مکان به‌جای تخریب، حفظ و به موزه کفش تبدیل شود، چراکه ساختمان در دل مرکز خرید و فروش کفش قرار دارد. این‌هم پیشنهاد بدی نیست. از موزه طنز تا موزه کفش راه چندانی نیست. طنز، از دیرباز نسبتی با پاپوش داشته است؛ مثل پاپوش‌هایی که حکومت وقت برای توفیق دوخت تا بتواند به آن بهانه‌ها تعطیلش کند و آیندگان ۴۷ سال بعد به فکر بیفتند که اینجا موزه پاپوش شود یا موزه طنز یا هر دو یا شاید هم هیچ‌کدام!... .

پشت تاریخ

سرنوشت تلخ نشریه‌ای که قبل از انقلاب توقیف شد

عباس توفیق*

اینکه دنیا با روزنامه‌نگاران و طنزپردازانش چه می‌کند و ما در ایران با روزنامه‌نگاران چه می‌کنیم، داستانی مفصل است. کشورهای پیشرفته دنیا به تاریخ مطبوعات‌شان اهمیت می‌دهند و ساختمان‌های قدیمی را به موزه تبدیل می‌کنند، اما در کشور ما می‌خواهند ساختمان چاپخانه قدیمی نشریه مستقلی مانند «توفیق» را تخریب کنند. در زمان انقلاب مشروطه ایران یک مجله طنز ایرانی بسیار خوب به نام «ملانصرالدین» در قفقاز منتشر می‌شد که بعد از ۱۳ سال هم تعطیل شد؛ اما مدتی بعد با وجود اینکه مجله متعلق به آن کشور نبود، چاپخانه آن را به موزه تبدیل کردند؛ اما در کشور ما به رویکردهایی این‌چنین توجهی نمی‌شود چراکه «توفیق» را که یکی از شریف‌ترین روزنامه‌های کشور بود و نیم قرن بدون هر گونه وابستگی مالی منتشر می‌شد و صریح و درست انتقاد می‌کرد را آن زمان توقیف کردند و الان هم می‌خواهند ساختمان دفتر تحریریه و چاپخانه قدیمی‌اش را تخریب کنند. این چاپخانه نخستین چاپخانه رنگی ایران بود و قدمت تاریخی زیادی دارد. چاپخانه رنگین در آن دوره زمانی از تجهیزات خوبی برخوردار بود حتی برای برخی از شماره‌های مجله ماهانه «توفیق فکاهی» برای نخستین بار عینک‌هایی با تلق‌های رنگی برای عکس‌های سه‌بعدی آن چاپ و منتشر می‌کرد. در ابتدا چاپخانه متعلق به عده‌ای سهام‌دار بود که از اعضای دیوان عالی کشور بودند. پیش‌تر مجله «توفیق» در چاپخانه آفتاب چاپ می‌شد، اما پس از مدتی به چاپخانه رنگین منتقل شد و حدود سال ۱۳۴۰ توانستیم اکثر سهام چاپخانه رنگین را خریداری کنیم. دفتر هیئت تحریریه را نیز به این چاپخانه منتقل کردیم تا از این طریق ارتباط میان آنها و بخش حروف‌چینی راحت‌تر باشد. به دلیل همه اتفاقاتی که در آن سال‌ها در چاپخانه رنگین رخ می‌داد، این ساختمان از پیشینه تاریخی زیادی برخوردار است. آن زمان چاپخانه رنگین، پاتوق سانسورچی معروف آن زمان (محرمعلی‌خان) شده بود. در همه آن سال‌ها به دلیل اینکه حاضر نشدیم روزنامه را به دولت و شخص امیرعباس هویدا (نخست‌وزیر وقت کشور) بفروشیم، توانستیم همچنان استقلال نشریه را حفظ کنیم اما در نهایت همه نشریات «توفیق» (هفته‌نامه، ماهنامه، سالنامه، کتاب و...) را با وجود اینکه اکثر آنها سیاسی نبودند، برخلاف قانون مطبوعات و قانون اساسی توقیف کردند. حتی به چاپخانه رنگین مانند اینکه می‌خواهند یک پایگاه چریکی را تصرف کنند، حمله کردند، همه ما و کارگران را از چاپخانه بیرون و آنجا را لاک و مهر کردند و ما آن را به چاپخانه‌دار دیگری به قیمت مفت فروختیم. چاپخانه را با این عنوان دروغ که مدیرمسئول آن صلاحیت ندارد، بستند و متأسفانه این ساختمان قدیمی مدتی بعد به یک انباری تبدیل شد و اکنون نیز می‌خواهند آن را تخریب کنند.

*** سردبیر و رئیس هیئت تحریریه نشریه «توفیق»**

منبع: ایسنا

تکلیف و واقعه

تحمل نکردن دیگری

علی ورامینی

فارغ از مباحث سینمایی جشنواره فیلم فجر، چند اتفاق از نظر من مهم، حول دو فیلم روی داد. دو برادر افغانستانی، خلاف‌آمد عادت و قاعده‌شکن، چندسالی است در سینما و تلویزیون ایران کار می‌کنند و در چند فیلمی که پیش از این ساخته بودند، سعی می‌کردند به معضلات افغانستانی‌های مهاجر بپردازند. همیشه با خود فکر می‌کردم این دو برادر در برابر ما ایرانی‌ها محافظه‌کاری می‌کنند و آن میزان رفتار ناصحیح بخشی از جامعه ما با این مهاجران را به‌خوبی نشان می‌دهند و حتی در نقدی که به آخرین فیلم‌شان هم نوشتم، به این نکته اشاره کردم که گویی این برادران با ما رودربایستی دارند که هیچ اشاره‌ای به نوع رفتار ما نمی‌کنند، وگرنه می‌توان هزاران قسمت از رفتار بد ما با این تنها مهاجرانی که از بدحادثه به ما پناه می‌آورند، سریال ساخت. برادران محمودی امسال با فیلمی که خوب هم نبود در جشنواره شرکت داشتند. عمده فیلم در خود جامعه افغان‌ها شکل گرفته بود و تنها رابطه‌ای که با ایرانی‌ها داشتند، رابطه با قاچاقچی انسان یا همان آدم‌پران بود؛ آدم‌پران‌هایی که نه فرشته بودند و نه شیطان؛ مختصات چنین فردی در هر جای دنیا زندگی می‌کند و تقریبا یکی است. در این فیلم هم یک زدوخورد رفت‌وبرگشتی میان دو گروه افغانستانی مهاجر و ایرانی آدم‌پران شکل گرفت و هیچ‌چیز غیرمعمولی گفته نشد. اما واکنش‌هایی را که پس از اکران فیلم دیدم، حیرت‌انگیز بود؛ چپ و راست به فیلم‌ساز افغان تاختند که وامصیبتا، به ایرانی توهین کرده‌ای! اولین واکنشی که مشاهده کردم بلافاصله بعد از نمایش و از همکار رسانه‌ای بود که صداوسیما ملک‌طلق‌شان هست و همیشه به‌عنوان کارشناس رسانه‌ای سیما تک‌میدان‌دار عرصه هستند. او خطاب به دوستش درباره فیلم می‌گفت «خوبه که حالا اینجا (یعنی ایران) آدم شدید و فیلم علیه ما می‌سازید». یکی دیگر از این هجمه‌ها از جانب فردی بود که دقیقا به لحاظ اندیشه‌ای مقابل این طیف قرار دارد و او هم با کلماتی مشابه همان سخنان را گفته بود. اما نکته این است که گویی در مورد اول نه گروه اول به ارزش‌های بنیادین بستری که از آن دم می‌زند؛ مانند برادری اعتقاد دارد و نه گروه دوم که مدعای جهانی فکرکردن و آزاداندیشی دارند. در اتفاقی دیگر در همین جشنواره، به فیلمی که داستانش در خوی می‌گذرد حمله شد که چرا زبانش آذری است و از زبان رسمی استفاده نشده؟ با جواب فیلم‌نامه‌نویس که خودش بازیگر اصلی فیلم (لاتاری) است و خبرنگار را به فاشیست‌بودن متهم می‌کند، کار نداریم. به این هم کار نداریم که مثلا فیلم اگر با زبان فارسی ساخته می‌شد، به لحاظ زیبایی‌شناسی چه افتی می‌کرد، اما اینکه حتی ما قائل به بازنمایی سینمایی در بخش‌هایی از این مرز و بوم که با زبانی غیر از فارسی صحبت می‌کنند هم نیستیم، زنگ خطر قابل توجهی است. احتمالا در اجتماعی که رئیس‌جمهور آن چندی پیش‌تر با تمسخر گفت «انتخابات افغانستان{هم} الکترونیکی شد و ما نشدیم!» اینها چیزی عجیب نباشد اما با نگاهی کلی به کلیت این جامعه که در سطح نخبگانش بحث چنین است، این هشدار را به ما می‌دهد که با یک رویکرد خاص سروکار داریم. اینکه این رویکرد چه آفاتی می‌تواند داشته باشد، بحث مفصلی است، اما مسلم است که اولین نتیجه سیطره این رفتار تحمل‌نکردن دیگری است.

گزارش

نژادپرستی مثل کرونا در حال شیوع است

• **سامان راد:** همین چند ماه پیش وقتی شایعه‌ای درباره شیوع بیماری ایدز در لردگان، دهان‌به‌دهان گشته بود و سرتاسر ایران را فراگرفته بود، اهالی این شهر کوچک در چهارمحال‌وبختیاری روزهای سختی را در محکمه افکار عمومی پشت سر می‌گذاشتند. در گزارش‌ها آمده بود که برای مدتی محصولات کشاورزی مردم این مناطق هم در بازارهای محلی شهرهای اطراف خریدوفروش نمی‌شد و زندگی و کسب‌وکار مردم در معرض خطر قرار گرفته بود. مدت‌ها گذشت تا ماجرا برای اهالی لردگان و چنارمحمودی عادی شود؛ اما حالا اتفاق دیگری در ابعاد گسترده‌تری در دنیا رخ داده است. ویروس خطرناکی از یک شهر بزرگ در چین به مناطق زیادی از این کشور و همچنین نقاط مختلفی در دنیا سرایت کرده است. وقوع چنین رخداد بزرگی منجر به این شده که در مرحله اول اهالی ووهان در چین و در میان چینی‌ها و بعد از آن جمعیت بزرگی از چینی‌ها در سرتاسر دنیا به‌عنوان نماد شیوع این بیماری مورد گونه‌ای آزار و اذیت نژادی قرار بگیرند. این موضوع از رسانه‌های رسمی تا واکنش مردم در کوچه و خیابان به چینی‌ها و همچنین واکنش‌های گسترده در شبکه‌های اجتماعی را در بر می‌گرفت. در فرانسه یک روزنامه روی تصویر یک زن چینی عبارت «هشدار زرد» را نوشته بود و در جای دیگری تیتر «خطر زرد» را به کار برده بود که البته بعدها با واکنش‌های تند کاربران مجبور شده بود عذرخواهی کند؛ اما این اولین و آخرین موضوعی نیست که در این مدت با نگاه نژادپرستانه علیه چینی‌ها بیان شده؛ چیزی که در میان کاربران ایرانی هم بارها و بارها به دیده تمسخر به آن اشاره شده است، رژیم غذایی چینی‌هاست. اینکه در ابتدا اعلام شده بود منشأ این ویروس خفاش‌هایی است که چینی‌ها می‌خورند و بعد گونه‌ای مار و حالا مورچه‌خوار پولک‌دار به‌عنوان منشأ این ویروس اعلام شده‌اند، موجب شده تا بسیاری در سرتاسر دنیا ازجمله ایران به دیده تمسخر به فرهنگ غذایی چینی‌ها بنگرند. یک کاربر در انتقاد از نگاه رایج ایرانی به فرهنگ غذایی چینی در حساب توییترش نوشته بود «جماعتی که دنبلان گوسفند و کله‌پاچه می‌خورند، حالا غذای چینی‌ها را مسخره می‌کنند». عجیب‌وغریب خواندن عادت‌های غذایی مردم یک کشور از یک نگاه غرب‌زده و سفیدپوست‌پسند می‌آید که هر چیزی با معیارهای نرمال آنها تفاوت داشته باشد، عجیب‌وغریب و غیرقابل پذیرش است. درحالی‌که در تمام نقاط دنیا مردم آداب و رسوم و فرهنگ خاص غذایی دارند که در میان باشندگان آن فرهنگ پذیرفته شده است. همچنان که اگرچه برای خیلی‌ها خوردن حشره عجیب است؛ اما در بازار سنتی برخی شهرها شما می‌توانید جیرجیرک سرخ‌شده برای خوردن پیدا کنید.

دکتر بهزاد شاهنده، استاد بازنشسته دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران دراین‌باره می‌گوید: «رژیم غذایی چینی‌ها و سبک خورد و خوراک آنها این روزها مورد توجه جهانی قرار گرفته است؛ چون عده‌ای می‌گویند ریشه این ویروس از یک بازار در ووهان است که در آن جانوران زنده زیادی وجود دارد. در این بازار که به آن «وت مارکت» یا «بازار تَر» می‌گویند، انواع گوناگون حیوانات و حشرات موجود است که منبع تغذیه چینی‌هاست». همین مسئله موجب شده تا شیوع یک بیماری در ووهان تبدیل به یک مسئله نژادی درباره غذاهای چینی در سرتاسر دنیا شود و بسیاری چینی‌ها را به دلیل رعایت‌نکردن احتیاط در خورد و خوراک‌شان سرزنش کنند و رستوران‌های غذاهای چینی هم در سرتاسر دنیا با مخاطرات فراوانی مواجه شوند. دکتر شاهنده همچنین معتقد است که شیوع کرونا موجب شده تا نگاه جهانی به چینی‌ها تغییر کند و دستخوش گونه‌ای نژادپرستی شود. او می‌گوید که در خارج از چین این روزها اغلب مردم از چینی‌ها دوری می‌گزینند و در مترو یا اتوبوس کنار آنها نمی‌نشینند. همچنین در مدارس کودکان چینی مورد آزار و اذیت و تمسخر همکلاسی‌های خود قرار می‌گیرند. دراین‌باره البته گزارشی از مدارس کانادا هم منتشر شده بود که نشان می‌داد در برخی مدارس کودکان چینی هدف تمسخر و آزار و اذیت قرار گرفته‌اند. جریان کمک‌ها به چین هم دست‌کم در سطح افکار عمومی با چالش‌هایی همراه است. برای مثال وقتی سفیر چین در ایران از همکاری هواپیمایی ماهان با دولت چین برای انتقال چینی‌ها خبر داد، بسیاری در ایران به این عمل انتقاد کردند و آن را بازی با جان هم‌وطنان‌مان دانستند. موج انتقادها به این مسئله البته جنبه‌های نژادی و سیاسی هم داشت. بااین‌حال آقای دکتر شاهنده معتقد است که در میانه اقدامات نژادپرستانه‌ای که علیه چینی‌ها انجام شده است، اقدام ایران در انتقال چینی‌ها اقدامی انسان‌دوستانه است. اگر دولت چین در کنترل کروناویروس موفق نشود، بعید نیست که موج اقدامات نژادی علیه چینی‌ها در سرتاسر دنیا هم شیوعی گسترده‌تر بگیرد و بار دیگر مانند زمان مهاجرت چینی‌ها به آمریکا شاهد اقدامات گسترده نژادی علیه آنها در کشورهای فراوانی باشیم.

آسایشگاه سالمندان پناه

مفتخر است با بهترین امکانات آماده خدمات رسانی به سالمندان عزیز بصورت شبانه روزی می باشد.

در محیطی آرام باکادری مجرب

فیزیوتراپی و کار درمانی سالمندان در محل

ویزیت پزشک

برگزاری جشن و اعیاد مختلف و برنامه های مفرح

حضور روانشناس

حضور ۲۴ ساعته پرستار و انجام خدمات درمانی

خیابان فاطمی، روبروی وزارت کشور

خیابان چهارم (میرزایی بی غش)

کوچه رامین پلاک ۱۰

۸۸ ۹۵ ۴۱۰۰ - ۸۸ ۹۹ ۱۵ ۵۰

۸۸۹۹۱۴۵۵ - ۰۹۱۲۶۱۱۷۷۱۶